

A Critical Analysis of Deepak Chopra's View on the Connection between "Brain Responses" and "Existential Evolution"¹

Mohammad Hossein Kiani 

Assistant Professor, Department of Philosophy and Kalam, Faculty of Islamic Studies, Ahl al -Bayt International University, Tehran, Iran.

kiani61@yahoo.com



Abstract

Chopra's idea about "existential evolution" is linked to "brain responses" because he considers brain functions to be the source of individual thoughts and actions. Therefore, the article's question is: to what extent do Chopra's views on the relationship between "existential evolution" and "brain responses" possess soundness and validity? The research findings, conducted via library methods and an analytical-critical approach, indicate that Chopra's idea—derived from the triad of "God as Infinite Intelligence," "Brain Responses," and "Spiritual Practices"—lacks sufficient validity. This is because there is a deep methodological gap between his claims and his evidence, suggesting that the core idea appears as a pseudo-scientific reading. On one hand, subjectivity, as the foundation of Chopra's view on spirituality, especially the issue of existential evolution, leads to various challenges such as relativity, pluralism, and the dissolution of criteria. On the other hand, reducing self-consciousness to body-consciousness leads to an incomplete

1. Kiani, M. H. (2025). A Critical Analysis of Deepak Chopra's View on the Connection between "Brain Responses" and "Existential Evolution". *Islamic Spirituality Research*, 4(1), pp. 122-146.
<https://doi.org/10.22081/jsr.2025.71242.1140>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy

▣ **Received:** 2025/03/30 • **Revised:** 2025/04/21 • **Accepted:** 2025/07/11 • **Online Publication:** 2025/09/01

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



understanding of existential evolution, as it necessitates ignoring many spiritual-psychological capacities. Furthermore, relying on empirical findings and a physicalist method while simultaneously attempting to justify meaning, metaphysics, and particularly concepts like God and the soul, constitutes two divergent approaches that ultimately result in a kind of internal contradiction in Chopra's thought.

Keywords

Existential Evolution, God, Matter, Self-Actualization, Intelligence, Spirituality.

تحلیل انتقادی دیدگاه دیپاک چوپرا درباره پیوند «واکنش‌های مغز» با «تکامل وجودی»^۱

محمدحسین کیانی 

استادیار، گروه فلسفه و کلام، دانشکده مطالعات اسلامی، دانشگاه بین‌المللی اهل بیت (علیهم‌السلام)، تهران، ایران.
kiani61@yahoo.com



چکیده

ایده چوپرا درباره «تکامل وجودی» با «واکنش‌های مغزی» پیوند دارد؛ چراکه کارکردهای مغز را خاستگاه افکار و کنش‌های فردی به شمار می‌آورد. از همین‌رو، پرسش مقاله در این‌باره است که نگرش چوپرا درباره نسبت «تکامل وجودی» و «واکنش مغزی» تا چه اندازه از استحکام و اعتبار برخوردار است؟ بدین‌سان، یافته‌های پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای و روش تحلیلی - انتقادی نشان می‌دهد که ایده چوپرا که با شرح سه گانه «خدا همچون هوشمندی بیکران»، «واکنش‌های مغزی» و «تمرین‌های معنوی» به دست می‌آید؛ از اعتبار کافی برخوردار نیست؛ چراکه شکاف عمیقی به لحاظ روش‌شناختی میان دعاوی و مستندات وجود دارد و از همین‌رو، اصل ایده به‌منزله خوانش شبه‌علمی به‌نظر می‌رسد. از یک‌سو، سوژگی‌یافته به‌منزله بنیاد نگرش چوپرا به معنویت و به‌ویژه مسئله تکامل وجودی موجب چالش‌های متنوع نظیر نسبیت، پلورالیسم، اضمحلال معیار می‌شود و از سوی دیگر، کاهش خودآگاهی

۱۲۴

مجله پژوهش‌های اسلامی

سال چهارم، شماره ۱، ۱۴۰۴

۱. کیانی، محمدحسین. (۱۴۰۴). تحلیل انتقادی دیدگاه دیپاک چوپرا درباره پیوند «واکنش‌های مغز» با «تکامل وجودی». معنویت‌پژوهی اسلامی، ۴(۱)، صص ۱۲۲-۱۴۶.

<https://doi.org/10.22081/jsr.2025.71242.1140>

▣ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

▣ تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۰ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۲/۰۱ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۰ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۶/۱۰

© ۲۰۲۵ «نویسندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند»



به تن آگاهی به فهم ناقص از تکامل وجودی می‌انجامد؛ چرا که مستلزم نادیده‌انگاری بسیاری از قابلیت‌های روحی-نفسانی است. چنان‌که، اتکا به یافته‌های تجربی و روش فیزیکالیسم و توامان، کوشش برای توجیه معنا، متافیزیک و به‌ویژه مقولاتی نظیر خدا و روح بسان دو رهیافت متفاوت است که سرانجام به نوعی تناقص درونی در اندیشه چوپرا ختم می‌شود.

کلیدواژه‌ها

تکامل وجودی، خدا، ماده، خودشکوفایی، هوشمندی، معنویت.

دیپاک چوپرا^۱ نظریه پرداز معنوی است که با استناد به دانش پزشکی، عصب‌شناسی، فیزیک کوانتوم و متأثر از پارادایم‌های معنویت سکولار می‌کوشد تا خوانش جدیدی از الهیات ارائه کرده و به برخی از مسائل معنوی پاسخ دهد. او در این رویکرد به مسائل متنوعی می‌پردازد؛ از جهان هستی، روابط متقابل انسان با جهان، ویژگی‌های انسانی، معنا و هدف زندگی، الگوهای رفتاری، راهکارهای تغییر نگرش و قوانین معنوی گرفته تا قدرت ذهن، آگاهی، تحول شخصی، موفقیت، احساسات، سلامت، آرامش، بخشش، عشق، شادی، رضایت، استرس، مدیتیشن و غیره. در این میان، تکامل وجودی از جمله مسائل پر اهمیتی است که وی همواره به آن توجه داشته است. این مسئله علاوه بر اینکه به گونه آشکارا مورد بررسی قرار گرفته؛ توامان این امکان نیز وجود دارد که بیشتر مسائل متنوع در اندیشه وی را بر بنیاد تکامل وجودی تحلیل کرد. بدین سان، رویکرد چوپرا متضمن این معنا است که ساختار فیزیولوژیکی و به‌ویژه عامل «مغز» نقش اساسی در تحولات وجودی و ارتقای درونی انسان دارد؛ چراکه ساختار مغز علاوه بر اینکه نگرش آدمی درباره جهان و موضوعات بنیادین را قوام می‌بخشد که

۱. دیپاک چوپرا (Deepak Chopra) نویسنده، معلم معنوی و نظریه‌پرداز پزشکی جایگزین است که به سال ۱۹۴۶ میلادی در هندوستان به دنیا آمد. در سال ۱۹۶۹ میلادی از موسسه علوم پزشکی هند فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۹۷۰ به آمریکا مهاجرت و ادامه تحصیل داد. به سال ۱۹۸۵ با ماهاریشی ماهاش (Maharishi Mahesh) ملاقات کرد و به جنبش مدیتیشن متعالی (Transcendental Meditation movement) پیوست. سپس، مرکز تندرستی چوپرا (Chopra Center for wellbeing) را به سال ۱۹۹۶ میلادی تأسیس کرد. او که موفق به اخذ مدرک تخصص در زمینه دستگاه عصبی و غدد درون‌ریز شده بود، مرکز بهداشت آيورودا (Ayurvedic health center) را بنا نهاد و به‌عنوان رئیس موسسه آمریکایی آيورودا پزشکی شناخته شد. دیپاک چوپرا در بسیاری از مراکز بهداشتی و علمی آمریکا به فعالیت‌های درمانی و معنوی می‌پردازد. چنان‌که مراکز علمی و درمانی بسیاری نظیر موسسه بنیاد چوپرا (Chopra foundation)، رهبران تکاملی (Evolutionary leaders)، بنیاد منبع هم‌افزایی (Source of synergy foundation)، انجمن تفکر نوین جهانی (Association for global new thought) را تأسیس کرد و توامان به تالیف کتاب، برگزاری دوره‌های آموزشی و سخنرانی مشغول شد. وی تاکنون بیش از هشتاد کتاب پیرامون مسائل معنوی و سلامت تالیف کرده؛ چنان‌چه بیش از بیست اثرش به‌عنوان پرفروش‌ترین‌های نیویورک‌تایمز انتخاب شده است. هم‌اکنون، دیپاک چوپرا به‌عنوان یکی از رهبران با نفوذ جنبش تفکر نوین شناخته می‌شود.

عامل اصلی در تعیین کنش‌های انسانی نیز به حساب می‌آید.

مقاله حاضر با تمرکز بر این رابطه به بررسی این پرسش می‌پردازد که نگرش چوپرا درباره نسبت «تکامل وجودی» و «واکنش مغزی» دربردارنده چه مسائل و ملاحظات فلسفی است؟ به عبارت بهتر، ایده چوپرا پیرامون واکنش‌های متافیزیکی مغز در تکامل وجودی تا چه اندازه از وثاقت و اعتبار برخوردار است؟ این موضوع پژوهشی که مسبق به سابقه نیست به شیوه مطالعه کتابخانه‌ای و روش تحلیلی - انتقادی فراهم شده است. بدین‌سان در مقام ارائه پاسخ، ابتدا نگرش چوپرا بر مبنای سه انگاره خدا همچون هوشمندی بیکران، واکنش‌های مغزی و تمرین‌های معنوی شرح داده می‌شود. سپس، توضیح می‌دهیم که این نگرش به لحاظ روش و مفاد حداقل با چند اشکال مواجه است: نخست، شکاف شبه‌علمی به مثابه ایرادی به روش؛ دوم، انتقاد به نگرش سوپرتیو چوپرا در تحلیل مسائل معنوی به‌ویژه ناظر به ایده تکامل وجودی؛ سوم، اعتراض به کاهش خودآگاهی به تن‌آگاهی.

۱. بازخوانی نگرش چوپرا

دیپاک چوپرا تلقی خود از «تکامل وجودی» را در پیوند میان پزشکی، آگاهی و معنویت تبیین می‌کند. او باور دارد که شفا نه تنها بازگرداندن بدن به وضعیت سلامتی که فرایندی است که به «تمامیت وجودی» و «توسعه آگاهی» منتهی می‌شود. از این منظر، بهبودی جسمی - روانی گامی مقدماتی برای ورود به سطحی بالاتر از تجربه انسانی است که می‌توان آن را «تحول وجودی» نامید؛ چراکه تأکید دارد که «شفا تنها حذف علائم نیست، بلکه بازگشت به وضعیت تمامیت و تکامل خود آگاهی است» (Chopra, 2015, p. 8). درواقع، او معتقد است که بدن حامل ظرفیت‌های پنهانی برای ترمیم و نوسازی است؛ ظرفیت‌هایی که با مشارکت ذهن و روح فعال می‌شوند. وقتی این نیروهای درونی بیدار می‌گردند، نه تنها بیماری از میان می‌رود که کیفیت تازه‌ای از حیات و آگاهی پدیدار می‌شود که شباهت به یک «جهش تکاملی» دارد. به دیگر عبارت، شفای حقیقی همواره با نوعی از «ارتقا در سطح خودآگاهی» همراه است.

بیماری نزد چوپرا بسان دریچه‌ای به سوی تعالی وجودی است. رنج و بحران فرصتی برای گشودن ابعاد عمیق‌تر وجود است؛ جایی که انسان درمی‌یابد محدود به بدن فیزیکی نیست، بلکه در شبکه وسیع‌تر از آگاهی و هستی سهیم است: «بیماری می‌تواند دریچه‌ای به آگاهی والاتر شود؛ انسان از خلال رنج ممکن است به حالت گسترده‌تری از وجود دست یابد» (Chopra, 2015, p. 174). این تجربه گاهی به کشف «تمامیت هستی» و یگانگی با طبیعت منجر می‌شود که اساس نگرش او درباره «تکامل وجودی» را شکل می‌دهد. بدین معنا که تکامل وجودی از دیدگاه چوپرا با عبور از سطح فیزیکی به سوی سطحی محقق می‌شود که در آن ذهن و بدن در هماهنگی قرار می‌گیرند. این هماهنگی به تحول عمیق انسان و شکل‌گیری نوعی آگاهی معنوی منجر می‌شود.

اگرچه چوپرا برای شرح ایده «تکامل وجودی» به منابع متعددی به‌ویژه برخی آموزه‌های شرقی- هندی و نظریه‌های علمی- پزشکی ارجاع دهد. لکن این ایده در اندیشه او نسبت معنا داری با واکنش‌های متافیزیکی مغز دارد. به عبارت دیگر، او در این خوانش به سه ساحت الهیات، فیزیک کوانتوم و علوم اعصاب توجه کرده و خوانش معنوی از مسئله تحول وجودی به دست می‌دهد. او در این رویکرد تلفیقی-تطبیقی درباره موضوعات متنوعی سخن می‌گوید. با این حال، به نظر می‌رسد که به گونه مبنا بی می‌توان اندیشه او را در باب پیوستگی عالم ماده و خدا به‌مثابه بنیاد متافیزیک بررسی کرد؛ چرا که ماده مسیر وصول به متافیزیک است.

۱-۱. خدا همچون هوشمندی بیکران

نگرش به خدا که در دوران معاصر با بحران نیز همراه شده، به زعم چوپرا ناشی از آشفتگی درون و بیرون آدمی است. او معتقد است که مفهوم خدا در طول تاریخ موجب گسترش آگاهی انسان شده است و به انسان یاری رسانده تا پرسش‌هایی را پاسخ دهد که در کشمکش‌های روزانه موجب مشغولیت روح شده است. او توضیح می‌دهد که خدا در هنگام ستیزه‌ها و کشمکش‌ها ظهور کرده و نور الهی گسترش می‌یابد؛ از این رو، هنگامی که بیشتر «خرد خداوند» نادیده انگاشته و به او بی‌توجهی می‌شود،

آدمی اولین مرحله از حضور خداوند را مشاهده کرده و بدین سان، سردرگمی‌ها به شفافیت و الهام بدل می‌شوند.^۱ بدین معنا که نفی یا بی‌توجهی به خداوند حاوی نوعی التفات انضمامی به اوست. به بیان دیگر، هنگامی که انسان «خرد و حکمت الهی» را نادیده می‌گیرد، این عمل خود به معنای نوعی درگیری ذهنی - وجودی با امر الهی است. به گونه‌ای که انکار به شکل سلبی متضمن یاد خداوند است که می‌تواند التفات ناخودآگاه برای مواجهه با حضور او را فراهم آورد. درواقع، این وضعیت می‌تواند همچون نخستین مرحله از تجربه حضور خداوند باشد؛ چراکه حتی در مخالفت نیز التفات به هستی او باقی است. از این منظر، سرگردانی و ابهامی که در شروع انکار یا بی‌توجهی وجود دارد؛ به تدریج به شفافیت، الهام و آگاهی از حضور خداوند بدل می‌شود. از سوی دیگر، او توضیح می‌دهد که چگونه می‌توان این فرایند خدا-آگاهی را از طریق مرور سرگذشت بزرگانی نظیر سقراط^۲، ژان دارک^۳، مولوی، توماس^۴، اینشتین^۵ بهتر شناخت (Chopra, 2013, pp. 141-157). به همین پشتوانه، ارتباط میان خدا و جهان مادی را پیش‌فرض تحقق هرگونه تکامل وجودی محسوب کرده و در این باره به شرح دو ایده می‌پردازد. درواقع، این دو گانه به منزله مبانی نظری «تحول وجودی» در اندیشه چوپرا تلقی می‌شوند:

نخست، خدا به منزله هوشمندی بیکران است و فهم آن نیز به مثابه یافتن معنا و هدف زندگی قلمداد می‌شود. او می‌گوید: «خدا نام دیگری است برای هوشمندی بیکران. در زندگی برای رسیدن به هر چیز، باید به تکه‌ای از این هوشمندی اتصال داشت و آن را مورد استفاده قرار داد. به کلام دیگر، خدا همواره حضور دارد. هفت پاسخ مغز انسان، راه‌هایی برای رسیدن به بعضی جنبه‌های خداوند است. هر سطح از رضایت خاطر، واقعیت خدا را در آن سطح تأیید می‌کند» (چوپرا، ۱۳۸۸، ص ۲۳) و بر بنیاد همین نگرش

۱. چوپرا، ۱۳۸۸.

2. Socrates

3. Joan of Arc

4. Thomas

5. Einstein

تأکید دارد که خداوند از عمیق‌ترین ارزش‌های درونی انسان رشد می‌کند. دوم، سطح میانه‌ای تحت عنوان «گذار»^۱ همچون واسطه میان خداوند و عالم مادی وجود دارد. به نظر می‌رسد که یکی از اهداف اصلی در تبیین سه گانه خدا، گذار و دنیای مادی تلاشی برای تحلیل نسبت خدا و عالم ماده در حوزه علوم تجربی است. از آن‌رو که چوپرا معتقد است که «گذار جنبه ذهنی دارد؛ در این منطقه است که وجود خدا احساس می‌شود یا می‌توان آن را دید. هر چیزی که جنبه ذهنی داشته باشد، با مغز در ارتباط است؛ زیرا پیش از آنکه تجربه‌ای داشته باشیم باید موتور میلیون‌ها سلول عصبی با هم روشن شوند... وجود خدا و نورش در صورتی واقعی می‌شود که نور را در پاسخ به مغز تعبیر کنیم و من این حالت را «پاسخ خدا» می‌نامم» (چوپرا، ۱۳۸۸، ص ۹). از سوی دیگر، چوپرا با تحلیل سطوح سه گانه واقعیت فیزیک توضیح می‌دهد که حوزه مادی به دنیای اشیا و حوادث اشاره دارد؛ حوزه کوانتومی به منطقه انتقالی انرژی به ماده و در نهایت، حوزه مجازی به مکانی فراتر از زمان، مکان و سرچشمه جهان اختصاص دارد. او درباره تطابق سه گانه «عالم مادی»، «گذار» و «خداوند» با سه گانه «واقعیت مادی»^۲، «قلمرو کوانتومی»^۳ و «قلمرو مجازی»^۴ تأکید می‌کند که «این مسئله تنها یک تصادف نیست که این سه لایه، هم‌ارز جهان‌بینی مذهبی تلقی شده است» (چوپرا، ۱۳۸۸، ص ۱۶)؛ از این‌رو، دیپاک چوپرا با نسبتی که میان واقعیت کوانتومی و سطح گذار بر بنیاد قابلیت‌های مغزی - عصبی برقرار کرده به تحلیل باورهای معنوی اقدام می‌کند.

۱-۲. واکنش‌های مغزی

چوپرا با تحلیل واکنش‌های مغزی معتقد است که از این منظر وصول به خواسته‌های

-
1. Transition Zone
 2. Material reality
 3. Quantum domain
 4. Virtual domain

زندگی و به‌ویژه تحقق سلامتی امکان‌پذیر است. برای نمونه، با طرح اینکه سلامتی بسان یکپارچگی ایده‌آل میان محیط، ذهن، بدن و روان است؛ بر ارتباط ذهن و جسم تمرکز کرده و توضیح می‌دهد که دستیابی به ارتباط کیفی آنها موجب درمان بیماری می‌شود. اینکه سه دانش آیورودا^۱، عصب‌شناسی و فیزیک نه‌تنها تأیید می‌کنند که شبکه هوشی درون بدن وجود دارد که حتی این شبکه قدرت بالقوه‌ای برای مقابله با سرطان، بیماری قلبی و حتی فرایند پیری است. از همین رو، در کتاب شفای کوانتومی می‌کوشد با تحلیل ماهیت انسان و ارتباط عمیق ذهن و بدن به بنیادی برای ذات بهبودی و سلامتی نائل شود (Chopra, 2015).

از سوی دیگر، واکنش‌های مغزی نه‌تنها معیار تحقق زندگی بهتر و سلامتی است که به زعم چوپرا، مقیاس درک خدا، ماهیت معجزه، مراحل تکامل، معنوی بودن و به‌ویژه تحول وجودی است (Chopra, 1995, p. 11). وی با نسبت این مهم به جدیدترین یافته‌های پزشکی و قوانین فیزیک کوانتوم مدعی می‌شود که هفت واکنش/پاسخ مغزی همچون بستری برای تحلیل باورهای معنوی به حساب می‌آیند. ساحت‌هایی که از مرحله ابتدایی تا پیچیده «تکامل وجودی» را شامل شده و همچون انعکاس یافته‌هایی درباره نحوه درک خدا، طریق خودآگاهی، جهان‌شناسی، تحلیل ماهیت خیر و شر، کشف قدرت‌های برتر وجودی، فهم موانع درونی و شناسایی وسوسه‌های وجودی محسوب می‌شوند. درواقع، پاسخ به این دسته از پرسش‌ها بسته به هر سطح متفاوت خواهد بود و همین موارد نیز واکنش‌های هفتگانه مغزی را شامل می‌شود:

نخست، پاسخ جنگ و گریز^۲: پاسخی ابتدایی برای مقابله با خطرات بیرونی، مرتبط با بقا و حمایت از خویشان و خانواده. دوم، پاسخ واکنشی^۳: پاسخی که موجب دفاع از «من» و رقابت با دیگران می‌شود و نیازهای موفقیت و قدرت را تأمین می‌کند. سوم،

1. Ayurveda

2. Fight-or-flight response

3. Reactive response

پاسخ آگاهی آرامش‌بخش^۱: ایجاد آرامش درونی و دوری از هرج و مرج‌ها از طریق نیايش و مراقبه. چهارم، پاسخ کشف و شهودی^۲: دستیابی به بصیرت درونی و همدلی، همراه با شرارهای بصیرت و بیداری معنوی. پنجم، پاسخ خلاقانه^۳: رهایی از الگوهای قدیمی و گسترش خلاقیت با الهام و کاوش در ناشناخته‌ها. ششم، پاسخ ژرفایینی^۴: فراتر رفتن از محدودیت‌ها و رسیدن به عشق جهانی، همراه با خدمت صمیمانه. هفتم، پاسخ مقدس^۵: تجربه سرور ناب و وحدت با الوهیت، نشانه رسیدن به روشن‌گری کامل (چوپرا، ۱۳۸۸، صص ۲۳-۶۳).

۱-۳. تمرین‌های معنوی

تکامل وجودی در نسبت با واکنش‌های مغز محقق می‌شود. این نگرش علاوه بر اینکه بنیادی برای تمرین‌های معنوی به حساب می‌آید؛ توامان مجموعه‌ای از قوانین و پیشنهادها را به شیوه‌های گوناگون فراهم می‌آورد. بدین سان، چوپرا توصیه‌های متعددی برای «تحول وجودی» دارد. این توصیه‌ها طیف گسترده‌ای از بهبودی در شئون گوناگون فردی- اجتماعی را شامل می‌شود.

از یک سو، به توصیه‌هایی برای دستیابی به سلامت جسمی^۶ یا بهبود مدیریت اشاره

1. Restful awareness response

2. Intuitive response

3 Creative response

4. Visionary response

5. Sacred response

۶. برای نمونه، در رساله‌ای مستقل به تشریح راهکاری کاهش دائمی وزن می‌پردازد. راه‌حلی چوپرا با تحلیل این پرسش شروع می‌شود که چرا آدمی بیش از اندازه می‌خورد؟ او معتقد است که پرخوری به دلیل رسیدن به رضایت است؛ چرا که غذا را به منزله جایگزین مناسبی برای تکامل حقیقی می‌پندارد. او با انکار راهکارهای متداول در رژیم غذایی بر این نکته تأکید دارد که فهم این حقیقت نه تنها موجب می‌شود تا تغذیه صحیح به صورت خودکار به حالت اولیه بازگردد که حتی سیستم ذهن - بدن به آنچه که به واقع تمایل دارند نیز بازخواهد گشت. برای تفصیل نگاه کنید به:

(Chopra,2015).

می‌کند؛ چنان‌که در رساله «ایجاد سلامتی» مدعی روشی برای ایجاد و حفظ سلامتی مبنی بر قدرت ذهن و رابطه ذهن-بدن است و برای تحقق سلامتی نیز به توصیه‌هایی اشاره می‌کند؛ به‌ویژه مدیتیشن ذهن-آگاهی^۱ که دایرمدار تمرکز بر تنفس است (Chopra, 1995)، و یا در رساله «روح رهبری» با بیان اینکه یک رهبر در عالی‌ترین سطح به‌منزله روحی نمادین در کالبد یک گروه است؛ توضیح می‌دهد که رهبران بزرگ فقط با ارتقاء روحی به‌وجود آمده و خصیصه‌های بارز آنها نظیر خلاقیت، هوش، قدرت سازماندهی و عشق آشکار می‌شود. از این رو، به تشریح مهارت‌هایی برای ارتقاء مدیریت پرداخته و با تحلیل کلمه leaders توضیح می‌دهد که L به‌معنای نگاه کن و گوش بده؛ E نشانه تضمین احساسی؛ A به‌مثابه آگاهی؛ D به‌منزله انجام‌دادن و عمل کردن؛ E به‌عنوان قدرت‌دادن و قدرتمند شدن؛ R به‌عنوان مسئولیت‌پذیری و S به‌معنای همزمانی است (Chopra, 2010, pp. 15-125).

از سوی دیگر، به توصیه‌هایی برای دستیابی به ارتقاء درونی، احیا روحی و تحقق انسان معنوی اشاره می‌کند؛ چنان‌که در رساله «بازسازی بدن، احیای روح» مدعی کسب آگاهی جدیدی به‌منظور تغییر الگوی انرژی و تغییر جسم است و اینکه روح در پرتو تغییر جسم دگرگون می‌شود. از همین رو، چوپرا به ده راهکار برای بهبودی و ارتقاء درونی اشاره می‌کند (Chopra, 2015)؛ همچنین، چوپرا در دیگر آثارش به راهکارهایی برای تحقق یگانگی و زیست معنوی تأکید می‌کند. درواقع، چوپرا برای ایجاد تحول درونی، الگویی روزشمار طراحی می‌کند تا فرد بتواند هر روز هفته را با تمرکز بر یکی از قوانین معنوی اختصاص دهد. بدین ترتیب، سیر تمرین‌ها حالتی تدریجی پیدا می‌کنند:

- یکشنبه با قانون توانایی مطلق شروع می‌شود؛ روزی برای سکوت، مراقبه و تجربه حضور در آگاهی ناب.

- دوشنبه به قانون بخشایش اختصاص دارد تا فرد با بخشیدن و بخشیده‌شدن، جریان فراوانی را در زندگی فعال سازد.

1. mindfulness meditation

- سه‌شنبه زمان عمل به قانون کارمه است؛ یعنی توجه آگاهانه به انتخاب‌ها و پیامدهای آنها.
- چهارشنبه تمرین قانون کمترین تلاش انجام می‌شود؛ با پذیرش لحظه حال و رهاکردن مقاومت‌های درونی.
- پنج‌شنبه ملزم به قانون قصد و آرزو است؛ یعنی تمرکز بر شفاف‌سازی خواسته‌ها و رهاکردن وابستگی به نتیجه.
- جمعه به قانون عدم دلبستگی تعلق دارد که تمرین پذیرش ناشناخته‌ها و اعتماد به خلاقیت هستی است.
- شنبه با قانون دارمه پایان می‌یابد؛ یعنی کشف استعدادهای یگانه فرد و به‌کارگیری آنها در خدمت به دیگران (چوپرا، ۱۳۸۷، صص ۱۰۰-۱۰۲؛ چوپرا، ۱۳۸۱، صص ۷-۹).

۲. ارزیابی نگرش چوپرا

نگرش چوپرا از جنبه‌های متنوعی قابل تحلیل است به گونه‌ای که می‌توان آن را طبق رویکرد علمی-تجربی یا فلسفی مورد بررسی قرار داد. از سوی دیگر، آموزه‌های این گونه از معنویت‌گرایی را می‌توان نظر به مفاد درونی و پیامدهای متنوع مبنی بر الهیات بررسی کرد؛ چراکه گاهی دربردارنده فهم ناقص و حتی نادرستی از مفاد متافیزیک و مضامین متعالی است. به عبارت دیگر، ایرادهای بنیادینی در تحلیل نگرش چوپرا به دست می‌آید. برای نمونه، بازخوانی نارسا و بعضاً تحریف‌شده از نظریه‌های علمی، تلقی‌های ناقص و ناکافی از اهداف معنوی، اصیل‌پنداشتن فرضیه‌های علمی به عنوان معیار داوری باورهای دینی-معنوی، خوانش عامه‌پسند و ناهمگون از نسبت معنویت با علم و به‌ویژه تحلیل امور معنوی به صرف روش‌های تجربی، تطبیق نادرست مفاهیم معنوی به یافته‌های علمی بدون هرگونه دلیل استوار عقلی و همچنین، طرح برخی مسائل و نتایج معنوی بدون استناد به داده‌های تجربی و ... با این همه، به نظر می‌رسد که نظر به ایده چوپرا در باب نسبت «تکامل وجودی با واکنش‌های متافیزیکی مغز» چند ملاحظه جدی وجود دارد؛ این ملاحظات بیشتر در حوزه

روش‌شناسی و بنیادهای فلسفی ایده است که در ادامه به برخی از آن خواهیم پرداخت.

۱-۲. شکاف شبه‌علمی؛ چالش روش

چوپرا در طرح اندیشه‌های خود چندان به استدلال‌های دقیق و مدلل علمی تکیه نمی‌کند؛ زیرا رویکرد او در حوزه معنویت عامه‌پسند و خودیار قرار دارد. او بیشتر بر الهام‌بخشی، ایجاد انگیزه و ارائه راهکارهای عملی برای زندگی روزمره تمرکز دارد و از این‌رو، استدلال‌های پیچیده علمی را برای مخاطب عام ضروری نمی‌بیند. ارجاعات او به پزشکی، علوم اعصاب یا فیزیک کوانتوم به‌طور عمده سطحی و نمادین است؛ یعنی بیش از آنکه کارکرد برهانی داشته باشند، برای القای نوعی اعتبار علمی و افزایش جذابیت کلام او به کار می‌روند. درواقع، تجربه شخصی و شهودی در اندیشه‌های او جایگاهی مقدم بر یافته‌های علمی دارد و همین امر سبب می‌شود که از ورود به مباحث فنی و مدلل پرهیز کند. با این‌همه، به نظر می‌رسد که شکاف عمیقی در نسبت یافته‌های علمی و دعاوی معنوی چوپرا وجود دارد. به عبارت دیگر، هرچند اذعان می‌کند که نگرش‌های معنوی او به یافته‌های علمی-تجربی مستند است؛ لکن در آثارش به تحلیل این استناد نمی‌پردازد. بدین‌سان، این روش حداقل با دو چالش مواجه می‌شود: نخست، معیاری برای داوری اندیشه‌های او دایرمدار یافته‌های علمی-تجربی وجود ندارد؛ دوم، خواننده برای پذیرش اندیشه‌های چوپرا یکسره باید خوشبین بوده و دلایل علمی نادیده را مقوم نگرش‌های معنوی چوپرا قلمداد کند و یا اینکه درگیر تردید و کشمکش درونی پیرامون صحت و سقم مدارک ناموجود دعاوی شود.

از سوی دیگر، شکاف مرسوم در نظریه‌های شبه‌علمی در نگرش چوپرا وجود دارد. می‌دانیم که شبه‌علم^۱ مشتمل بر مجموعه باورهایی با داعیه علمی است که با روش‌های مرسوم علمی ناسازگار است. به عبارت دیگر، شبه‌علمی مجموعه اعتقاداتی است که در دامنه علم تجربی معرفی می‌شود؛ لکن فاقد معیارهای بسنده برای علمی یا واقعی بودن

1. Pseudoscience

است.^۱ بیشتر، باورهای شبه‌علم به واسطه ادعاهای تناقض گونه و مبالغه آمیز ابطال می‌شوند؛ چراکه این دسته از باورها بر پیش‌داوری یا سوگیری قوام می‌یابد و بیشتر از سنجش توسط کارشناسان علمی طفره می‌روند؛ چنان‌که از شیوه‌های سیستماتیک برای ارائه فرضیه و پایبندی به روش‌های مرسوم برای اثبات فرضیه‌ها نیز پرهیز می‌کنند (Bowler, 1984, p. 267). در بسیاری موارد باورهای شبه‌علمی صبغه دینی - معنوی دارند؛ برای نمونه، دیدگاه‌هایی درباره انرژی درمانی، فال‌گیری و طالع‌بینی، آگاهی کوانتومی، قانون جذب، چاکراشناسی، برخی دعاوی طب‌های سنتی، نیروهای کندالینی، چشم سوم و ... این دسته باورها در قالب ادبیات عامه‌پسند گسترش می‌یابند و نظر به جذابیت‌های مرموز، تخیلی، فریبنده و گیرا مورد توجه و استقبال نیز قرار می‌گیرند؛ چراکه از ظاهر استدلالی و با واژگان علمی و یا اصطلاحات مشابه مطالب علمی بهره می‌برند؛ لکن فاقد روش علمی بوده و با گزینش برخی نتایج دلخواه مرتکب «مبالغه» و «مغالطه» می‌شوند.

از همین رو، نگرش چوپرا با نقدهایی نیز مواجه شده است؛ برجسته‌ترین نقدها دایرمدار این اندیشه است که نگرش او مروج دسته‌ای از باورهای ناهمگون است که تناسب منسجمی با علم و الهیات ندارد. این مهم به‌ویژه ناظر به اندیشه او پیرامون «تکامل وجودی» به‌منزله مسئله‌ای معنوی-الهیاتی و «واکنش‌های متافیزیکی مغز» به‌منزله مسئله‌ای علمی - پزشکی حائز اهمیت است. در این میان، افرادی نظیر رابرت پارک^۲ و دیوید گورسکی^۳ بر این مسئله تمرکز داشته‌اند. آنها بر این باورند که کلیت باورهای چوپرا دربردارنده عقاید متناقض است. برای نمونه، رابرت پارک در دو کتاب خرافه؛ باور در عصر علم^۴ و دانش افسون‌گری؛ جاده‌ای از حماقت به تقلب^۵ معتقد است که تعالیم چوپرا مجموعه‌ای از باورهای شبه‌علمی است؛ بدین معنا که او می‌کوشد تا آیورودا را با مکانیک کوانتومی

1. Pseudoscientific: Oxford American Dictionary.

2. Robert L Park

3. David Gorski

4. Superstition: Belief in the Age of Science

5. Voodoo Science: The Road from Foolishness to Fraud

ادغام کرده تا توجیه علمی برای توصیه‌هایش تحت عنوان «درمان کوانتومی» بیابد. رابرت پارک اذعان می‌کند که استقبال از نگرش شبه‌علمی چوپرا علامت غم‌انگیزی از سلیقه خوانندگان امروزی است؛ با این همه، ضروری است که میان چنین نوشته‌هایی با کتاب‌های علمی تفکیک قائل شد. چوپرا معتقد است که انواعی از بیماری‌ها و حتی سرطان را طبق نگرش معنوی درمان می‌کند، حال آنکه به نظر می‌رسد ادعاهای او «امید کاذب» را به وجود می‌آورد و افراد بیمار را دور از درمان‌های مشروع پزشکی قرار می‌دهد (Park, 2008, p. 125).

۲-۲. سوژکتیویته؛ بنیاد نگرش

هرچند چوپرا به خدا و روح به منزله بنیاد متافیزیک و بستر تکامل وجودی اذعان دارد؛ لکن تلقی که از این مفاهیم ارائه داده یکسره با اتکا به فهم شخصی و به عبارت بهتر، خودبنیادینی است. این نگرش که حضور جدی در تلقی وی از تکامل وجودی دارد؛ علاوه بر اینکه مفاهیم متعالی نظیر خدا و روح را دچار تحریف می‌کند که توامان، رهیافت تکامل وجودی را از طریق و معیارهای متعارف الهیاتی جدا می‌سازد. برای نمونه، در رساله «عیسای سوم»^۱ به تشریح سه نحوه تلقی از عیسی می‌پردازد؛ عیسی نخست که همان عیسی تاریخی است؛ انسانی که بیش از دو هزار سال قبل می‌زیست. عیسی دوم شخصیتی است که هرگز متولد نشده، بلکه فقط پنداری زاییده کلیسا است تا الهیات و آموزه‌های هزاران ساله آن را حفظ کند. سپس، چوپرا توضیح می‌دهد که عیسی سوم به منزله «آموزگار درونی» نیز وجود دارد که به پیروانش چگونگی تغییر جهان و خویش را آموزش می‌دهد (Chopra, 2008, p. 75). درواقع، چوپرا با نگاه سوژکتیو به اهمیت آموزگار درونی اشاره دارد که فقط راهنمای هر فرد انسانی برای رسیدن به خوشبختی و تحول وجودی است. حال آنکه طبق این نگرش میراث الهیاتی در جهت تکامل وجودی نادیده گرفته می‌شود و یا حداقل براساس نگرش‌های

1. The Third Jesus

فردی دچار تحریف می‌شود. درواقع، این رهیافت پیامدهای مخرب و متنوعی به‌همراه خواهد داشت؛ از آن‌رو که به نسبت‌گرایی و پلورالیسم عمیقی دامن می‌زند؛ حقیقت مطلق دچار تزلزل شده و معیارهای داوری دعاوی از میان می‌رود؛ این رویکرد معضلات فردگرایی افراطی را فراهم کرده و کارکردهای فراگیر اخلاق دینی را متزلزل می‌کند. درنهایت، تفسیرهای متناقض و پراکنده از تحول وجودی را موجه ساخته و در عمل، معیارهای ثابت و حقیقی برای رسیدن به تکامل وجودی را تضعیف می‌کند.

از سوی دیگر، این خوانش درونی- سکولار به‌نحو جدی در تلقی چوپرا از خدا آشکار می‌شود؛ از آن‌رو که مغز را عامل و معیار هرگونه آگاهی متافیزیکی معرفی می‌کند: «در ذهن حضور خدا احساس یا دیده می‌شود، هر چیز ذهنی با مغز در ارتباط است؛ زیرا قبل از اینکه بتوانید مشاهده‌ای داشته باشید باید میلیون‌ها رشته عصبی در هم انگیخته شوند. حضور و نور خدا، در صورتی واقعیت می‌یابد که بتوان آن را به جوابی از مغز که من «پاسخ خدا» نامیده‌ام، تعبیر کرد... ناگفته‌ترین رازهای خدا در داخل مجسمه انسان مخفی شده است. اگر جاقوی جراحی را به داخل مغز ببرید، آن را به صورت بافت خاکستری نرمی خواهید برید که به لمس کردن جواب نمی‌دهد. روح در جایی از اینجا مخفی شده، آن روح شاید در عضوی نزدیک به مایع نظیر گلبول قرمز بوده باشد» (چوپرا، ۱۳۸۸، صص ۲۵-۳۴). در نهایت، این نگرش به این نتیجه اساسی در اندیشه چوپرا می‌انجامد که «ذهن ما عنصر مهم خلق کردن است. حقیقت در معنای نهایی خود در ذهن انسان شکل می‌گیرد. ذهن انسان است که حقیقت را می‌سازد. بیرون از ادراک، افکار و تجربه حقیقت اعتباری ندارد. شکل، اندازه حالت ظاهر یا هر ویژگی یک شیء، کیفیتی صددرصد ذهنی است. ما حقیقت خود را می‌سازیم» (چوپرا، ۱۳۸۸، ص ۲۳۲).

سوبژکتیویته نزد چوپرا بر بنیاد فعل و انفعالات مغزی توجیه می‌شود و این نگرش نیز تأثیر و پیامدهای مهمی در نظریه تکامل وجودی به‌همراه دارد. بدین‌سان، نه تنها خدا به‌منزله حقیقت نفس‌الامری دیگر مرجعیتی برای تکامل وجودی ندارد که از سوی

دیگر، روح نیز به منزله عامل و بستر تکامل دارای مختصاتی مستقل از بدن و به‌ویژه مغز نخواهد داشت؛ همچنین، این نگرش بخش قابل توجهی از امکانات و توانایی‌های انسان که در خصیصه‌های نفسانی نهفته است را نادیده می‌گیرد. پیامد این نادیده‌انگاری در اندیشه چوپرا منجر به تمرکز صرف بر قابلیت‌های بدن می‌شود. اساساً، او آگاهی را برآمده از مغز به حساب آورده و از روح و قوای نفسانی صرف‌نظر می‌کند و از همین‌روست که بخش قابل توجهی از تکامل وجودی در اندیشه چوپرا به سلامت جسمی و بهبود روانی کاهش یافته است. هرچند، نفس به تعبیر ملاصدرا حقیقتی جدای از بدن نیست؛ بلکه نه تنها در ارتباط با بدن که حتی حاوی جنبه‌های مادی نیز هست: «نفس انسانی در یک چیز طبع است و در چیزی حس و در چیزی خیال و در چیزی عقل. پس نفس جوهر عاقل خیال‌پرداز، شنوا، بینا، بوینده، چشنده، لمس‌کننده، خورنده، رشد‌کننده و تولیدکننده است» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۸، ص ۲۲۵). لکن، بر بنیاد همین اندیشه نیز می‌توان تفسیر متعالی از تکامل وجودی به دست داد. حال آنکه اندیشه چوپرا در احوال بدن و به‌ویژه مغز به درک عمیق‌تری از انسان منجر نشده است و همین مسئله نیز نظریه «تکامل وجود» را با کاستی و نارسایی مواجه می‌سازد.

۲-۳. کاهش خودآگاهی به تن‌آگاهی

نگرش معنویت‌گرایانه چوپرا درباره تکامل وجودی نظر به پشتوانه‌های معرفتی و به‌ویژه با اتکا به واکنش‌های مغزی که مطمح‌نظر او بوده است؛ چنان قوام می‌یابد که گویی مفاهیم متافیزیکی و اغراض معنوی در چارچوب اصطلاحات فیزیکی و مقاصد جسمی کاهش می‌یابد. درواقع، هرچند که در آثارش به ساحت فرا زمان-مکان برای آدمی قائل است (Chopra, 2015)؛ لکن، تقریری که از مغز به منزله معیار هر گونه آگاهی و واکنش‌های مغزی به منزله ملاک هر گونه کنش معنوی ارائه می‌دهد؛ اساساً، به ناستواری حقایق نفس‌الامری فارغ از جنبه‌های مادی می‌انجامد. به عبارت دیگر، چوپرا در آثارش به مفهوم خدا و روح اشارات فراوان کرده و به جهان متافیزیک نیز قائل است. لکن، تقریری که از اهمیت مغز به منزله «عامل اصلی حضور خدا»

می‌دهد؛ شباهت زیادی با دیدگاه فیزیکیالیسم دارد؛ اینکه روح و هر مقوله متافیزیکی همان فعالیت‌های فیزیکی - شیمیایی مغز است و اینکه تمامی جنبه‌های آگاهی، احساسات و تفکر محصول فرآیندهای نرونی مغز است (Daniel & Crick, 1992). از این رو، به نظر می‌رسد که این نگرش دوگانه سرانجام به نوعی تناقض درونی ختم شود.

معنویت‌گرایی چوپرا با نگاه فیزیکیالیسم قوام می‌یابد و در نهایت نیز به منزله ارتقای ابعاد جسمی-روانی تاویل می‌شود. بدین سان، نگرش فرا مادی-جسمی در نگرش او غایب است و یا حداقل از برخی اشارات لفظی فراتر نمی‌رود. این نگرش دو پیامد مهم به همراه دارد: نخست، خودآگاهی که بنیاد هرگونه معنویت و تکامل وجودی است^۱ به تن آگاهی کاهش یافته است. در واقع، در این نگرش ذات «خویش» یکسره به روان-آگاهی ارجاع داده می‌شود؛ نفس به سیستم مغزی کاهش یافته و ذات معنا نیز به انفعالات روانی کاهش می‌یابد. چوپرا می‌گوید:

«دانش و اطلاعاتی که توسط انتقال‌دهنده‌های عصبی و نوروپپتیدها^۲ حمل می‌شود،

۱. خودآگاهی یا خودشناسی تنها با ژرف‌اندیشی به درون و به قصد انکشاف ساحت‌های متمایز خویشتن فراهم نمی‌شود؛ بلکه همت عقلانی توأم با سلوک نفسانی است که در پرتو آن و به گونه شهودی خود بر خود آشکار می‌شود. در این میان، نقش سلوک نفسانی برای وصول به این هدف ضروری است؛ چراکه ذات سلوک بسان رفتار تزکیه‌ای- تصفیه‌ای برای آشکارگی خویش است. در این رهیافت نه تنها ابعاد وجودی خویش مشهود می‌شود که توامان، جایگاه و منزلت فرد در عالم نیز مشخص شده و در نهایت، خودآگاهی به خداشناسی اتصال می‌یابد. چنان که ملاصدرا این مسئله را به تفصیل شرح می‌دهد. او می‌گوید: «انسان در میان موجودات به منزله موجودی مرکب است که گویی تمامی مراتب عالم - اعم از انواع و اجناس - در او به نحو قوه و استعداد حضور دارند، نه به صورت فعلیت. بدین معنا که هر یک از طبقات هستی - اعم از عوالم عقلی، نفسانی و طبیعی - صورتی ناقص و ناتمام در وجود انسان دارند و این نقصان به خودی خود دلالت بر آمادگی برای وصول به کمال می‌کند. از آنجا که هر موجود ناقصی بالطبع در پی کمال خویش است، انسان نیز به اعتبار آنکه حامل مجموع این نقصان‌هاست، شوقی فراگیر به حقیقتی دارد که جامع جمیع کمالات به نحو امکان عام است و چنین جامعیتی در کمالات به نحو تام و مطلق جز در ذات باری تعالی تحقق نمی‌یابد...» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۱۸۰).

2. Neuropeptides

چیز کاملاً متفاوتی را نشان می‌دهد: هوش سیال، ناپایدار و حساس ذهن. شگفتی اینجاست که این مواد شیمیایی «هوشمند» نه تنها توسط مغز که وظیفه‌اش تفکر بوده، تولید می‌شوند؛ که توسط سیستم ایمنی نیز ساخته می‌شوند، سیستمی که نقش اصلی‌اش محافظت از ما در برابر بیماری‌ها است. از منظر یک شیمی‌دان مغز، این گسترش ناگهانی مولکول‌های پیام‌رسان، سطح جدیدی از پیچیدگی را به کار او می‌افزاید. اما برای ما، کشف این هوشمندی «شناور» تأیید می‌کند که بدن همچون رودی جاری است. ما به یک مبنای مادی برای این ادعا نیاز داشتیم که هوشمندی در سراسر بدن ما جریان دارد، و اکنون آن را یافته‌ایم» (Chopra, 2015, p. 97).

حال آنکه این نگرش که یکی از مبانی معنویت‌گرایی و تحول وجودی نزد چوپرا است با چالش‌های مهم فلسفی روبروست. از همه مهمتر اینکه جسم به‌عنوان مقوله‌ای متزلزل و متغیر نمی‌تواند متصف به شعور و آگاهی شود. به عبارت دیگر، بدن نظر به ساختار جسمانی نه منشأ آگاهی است و نه مامن آگاهی؛ چراکه دانایی به کسب صورت معقول توسط عاقل فراهم می‌شود: «کل عاقل یجب ان یكون مجردا عن الماده» (ابن‌سینا، ۱۳۶۴، ص ۱۷۴)؛ از این رو، «صورت معقوله نه دارای وضع است و نه به هیچ وجه قابل قسمت مقداری است. در این هنگام گفته می‌شود چیزی که به هیچ وجه نه دارای وضع است و نه قابل قسمت مقداری، حصول آن برای یک امر مادی امکان‌پذیر نیست» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۰۲)؛ بنابراین، کسب صورت معقول برای جسم که امری متغیر و ترکیبی است، امکان‌ناپذیر است.^۱

۱. البته ممکنات به تصریح برخی از آیات و روایات دارای درجه‌ای از هوشمندی هستند و بر همین اساس به تسبیح خداوند نیز مشغول‌اند. برای نمونه، در آیه کریمه چنین آمده است: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسرا، ۴۴) هفت آسمان و زمین و هر که در آنهاست همه به ستایش و تنزیه خدا مشغولند و موجودی نیست در عالم جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش حضرت اوست و لیکن شما تسبیح آنها را فهم نمی‌کنید. لکن تفاوت عمیقی میان ادارک و شعور موجودات است و این تفاوت نیز به «وجود» هر موجودی باز می‌گردد. به عبارت دیگر، تفاوت سطوح ادارکی ناشی از تفاوت در مراتب وجود است: «هر موجودی به همان مقدار که از وجود بهره برده است، حظی از شعور و

دوم، پیامد ارتقای وجودی در بیشتر موارد به بهبود جسمی-روانی محدود شده است؛ چنان که در بسیاری موارد دغدغه چوپرا تحت اندیشه‌های معنویت‌گرایانه به سلامتی بدن و معالجه بیماری‌ها تفسیر می‌شود. گویا وی به پشتوانه تخصص پزشکی از ادبیات معنوی و اصطلاحات علمی - به‌ویژه فیزیک کوانتوم و عصب‌شناسی - استفاده کرده و به ارائه خوانشی متمایز برای رسیدن به سلامت جسمی و بهبود بیماری‌ها پرداخته است. به دیگر عبارت، هرچند چوپرا در آثارش کوشیده تا انسان را موجودی چندساحتی معرفی کرده و بر وجود ساحتی فرا زمان-مکان نیز اشاره می‌کند؛ لکن، با این چالش روبرو است که اشاراتش به ساحت غیرمادی بیشتر ذیل نگاه فیزیکالیستی و زیست‌پزشکی باقی می‌ماند. به بیان دیگر، او در سطح نظری و گاهی مدعی گشودن افق‌های فرامادی برای انسان است؛ اما در مقام تبیین، آنها را به زبان بدن، مغز، انرژی زیستی و حتی استعاره‌هایی برگرفته از فیزیک کوانتوم فرو می‌کاهد. درواقع، ساحت غیرمادی در اندیشه او بیشتر جنبه الهام‌بخش و خطابی - و نه بسان پشتوانه هستی‌شناختی و مستدل - دارد و همین امر موجب شده تا ابعاد متافیزیکی انسان یا در پرتو بدن و مغز تفسیر شوند و یا در عمل به حاشیه رانده شوند. بدین‌سان، جمع میان دو سویه متناقض در اندیشه او چنین قابل توجیه نیست؛ چراکه گاهی انسان را فراتر از زمان و مکان تعریف می‌کند و از سوی دیگر، این ساحت را به مفاهیم زیستی و فیزیکی فرو می‌کاهد و تفسیر منسجمی از نسبت دو بعد مادی و فرامادی ارائه نمی‌دهد. در نتیجه، اندیشه او میان الهام معنوی و محدودیت‌های تبیین فیزیکالیستی در نوسان باقی می‌ماند.

→

ادراک نیز دارد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۱۵۱). می‌دانیم که وجود به مثابه یک مشترک معنوی دارای مراتب تشکیکی است. در غنی‌تری مرتبه یعنی در مرتبه وجود آدمی نیز قوه عاقله ظهور و بروز می‌یابد. ناطقیت به منزله فصل منطقی انسان موجب عمیق‌تری سطح آگاهی و ادراک خواهد بود؛ به گونه‌ای که این سطح از آگاهی و اختیار را نمی‌توان برای دیگر موجودات قائل شد. برای تفصیل نگاه کنید به: (محمدحسین کیانی، ۱۴۰۰، صص ۵۹-۷۴).

نتیجه‌گیری

بررسی نسبت تکامل وجودی و واکنش‌های مغزی نشان می‌دهد که نگرش چوپرا از یک سو تلاشی نوآورانه برای تلفیق مفاهیم معنوی و علمی است و از سوی دیگر، با چالش‌ها و کاستی‌های قابل توجهی روبروست که لزوم دقت بیشتر در تحلیل و تأملات فلسفی را می‌طلبد.

چوپرا در تحلیل تکامل وجودی به شیوه‌ای تلفیقی به آموزه‌های الهیاتی و یافته‌های علمی ارجاع می‌دهد؛ اما این نگرش از ضعف‌های قابل توجهی برخوردار است. نخست، او در استناد به یافته‌های علمی به‌طور دقیق و مستند عمل نکرده و این امر شکاف میان دعاوی معنوی و شواهد علمی را به‌وجود می‌آورد. درواقع، نگرش چوپرا با چالش بنیادینی به‌لحاظ روش‌شناختی مواجه است. دوم، نگرش سوپرناتوریسم او به مسئله تکامل وجودی، که اساس آن بر مبنای فعل و انفعالات مغزی است، به تحلیل نسنجیده از انسان و فرآیندهای معنوی منجر می‌شود. در این رویکرد، تأکید بیش از حد بر بعد جسمانی انسان سبب می‌شود که ابعاد متافیزیکی - روحانی انسان نادیده گرفته شود؛ همچنین، خودآگاهی به‌طور آشکارا به تن‌آگاهی کاهش می‌یابد و مفاهیم معنوی در چارچوب اصطلاحات فیزیکی و جسمی تفسیر می‌شوند. این تقلیل‌گرایی موجب می‌شود که جنبه معنوی و متعالی انسان در تحلیل‌های او کم‌رنگ بلکه نادیده شود و در نتیجه، تفسیر فرایند تکامل بیشتر بر بهبود وضعیت جسمانی و روانی متکی شود.

به‌طور کلی، به‌نظر می‌رسد که نگرش چوپرا در باب تکامل وجودی و واکنش‌های مغزی به دلیل عدم دقت در تحلیل‌های علمی، تکیه بر پیش‌فرض‌های سوپرناتوریسم و کاهش مفاهیم معنوی به ابعاد جسمانی، نمی‌تواند به‌طور جامع و دقیق تصویری روشن از فرایند تکامل وجودی ارائه دهد. این اندیشه‌ها بیشتر به بهبود جسمی و روانی محدود شده و از ظرفیت‌های معنوی و متافیزیکی انسان غافل می‌مانند. بدین‌سان، این تحقیق در راستای ارائه تصویری از چالش‌ها و کاستی‌های نظریه‌های معنویت‌گرایانه معاصر در

رابطه با تکامل وجودی ارائه شد و اینکه با تمرکز بر آرا دیپاک چوپرا چنین به دست می‌آید که برای رسیدن به یک فهم جامع از مقوله، نیازمند رویکردی متوازن و جامع‌تر خواهیم بود تا ابعاد جسمانی، روانی و نفسانی انسان را به‌طور همزمان مدنظر قرار دهد.

فهرست منابع

* قرآن کریم

ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۰). قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ابوعلی سینا. (۱۳۶۴). النجاه من الغرق فی بحر الضلالت (مترجم: محمدتقی دانش‌پژوه). تهران: دانشگاه تهران.

چوپرا، دیپاک. (۱۳۸۱). اکسیر؛ بیست درس معنوی برای آفرینش زندگی دلخواه (مترجم: گیتی خوشدل). تهران: گفتار.

چوپرا، دیپاک. (۱۳۸۷). هفت قانون معنوی موفقیت (مترجم: گیتی خوشدل). تهران: قطره.
چوپرا، دیپاک. (۱۳۸۸). چگونه خدا را بشناسیم (مترجمان: زهره فتوحی و فرخ سیف بهزاد). تهران: اوحدی.

طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۷۴). تفسیر المیزان (مترجم: محمد باقر موسوی همدانی). قم: دفتر انتشارات اسلامی.

کیانی، محمدحسین. (۱۴۰۰). بررسی انتقادی نسبت «آب، ارتعاش و معنویت» در اندیشه ماسارو ایمو، تو، اندیشه نوین دینی، ۱۷(۶۵)، صص ۵۹-۷۴.

ملاصدرا، صدرالدین محمد. (۱۹۸۱م). الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

Bowler, P. (1984). Evolution: The History of an Idea. Berkeley. *The History of the Behavioral Sciences*, Vol. 21, p. 267.

Chopra, D. (1995). *Creating Health: How to Wake Up the Body's Intelligence*. New York: Harper One.

Chopra, D. (2008). *The Third Jesus: The Christ We Cannot Ignor*. New York: Harmony.

- Chopra, D. (2010). *Reinventing the Body, Resurrecting the Soul*. New York: Harmony.
- Chopra, D. (2010). *The Soul of Leadership: Unlocking Your Potential for Greatness*. New York: Harmony.
- Chopra, D. (2013). *God: A Story of Revelation*. New York: Harper One.
- Chopra, D. (2013). *What Are You Hungry For? The Chopra Solution to Permanent Weight Loss, Well-Being, and Lightness of Soul*. New York: Harmony.
- Chopra, D. (2015). *Quantum Healing: Exploring the Frontiers of Mind/ Body Medicine*. New York: Bantam.
- Crick, F. (1995). *Astonishing Hypothesis: The Scientific Search for the Soul*. New York: Scribner.
- Dennett, D. (1992). *Consciousness Explained*. New York: Back Bay Books.
- Park, R. (2008). *Superstition: Belief in the Age of Science*. Princeton: Princeton University Press.